

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درود بر عشق

محمدرضا زادهوش

کانال تلگرامی

اندیشه فردا

۱۴۰۰

به
امام زمان

شناسنامه کتاب

درود بر عشق

محمد رضا زاده هوش

اصفهان: اندیشه فردا

انتشار نخست

مرداد ماه ۱۴۰۰

۷۲ ص، رقعی

پیش‌گفتار

کانالی را در فضای مجازی به نام مرگ بر عشق دیدم. بله، مرگ بر عشق، و عشق در این‌جا همان ارتباط‌های ناخوبی است که به نام عشق خوانده می‌شود. همان چیزهایی که عشق را بدنام کرده است. مشروع یا نامشروع، در جهت ارتقای روحی انسان نیست. ورزش کاری را می‌بینی که ماه رمضان روزه نمی‌گیرد، چرا؟ برای این که بدن او افت نکند؛ ولی به محض این که پای او به آن سوی مرز برسد، عشق‌بازی می‌کند. آیا شب مسابقه می‌توان چنین کاری را انجام داد؟ آیا باخت، در انتظار او نخواهد بود؟ این‌جا به اجبار از واژهٔ عشق-بازی استفاده کردیم، و پیداست که این‌گونه عشق‌ها شایستهٔ همان مرگ است. این کتاب، در عشق و دوستی است. تلاشی برای زنده کردن عشق و یا دست‌کم، احیای واژهٔ عشق.

عشق با کمیت، باری به هرجهت بودن، روزمرگی، عادت، و تقلید، سروکار ندارد. بشر، کارهایی را عمری انجام می‌دهد، و در آن، به جایی نمی‌رسد. آقایان سرکار می‌روند؛ چون مجبور هستند، و برای همین، کاسب‌ها و کارمندهای زیادی، حقوق مشتری و ارباب رجوع خود را رعایت نمی‌کنند. آنان در پی یک لقمه نان هستند، همین و همین. خانم‌ها را می‌بینی که در آش‌پزخانه، زحمت می‌کشند؛ ولی تا جایی، پیش‌تر نمی‌روند.

در مجموعه کتاب‌های خودشناسی، از گوشه‌گیری در غارها نگفتیم، و بیابان-نشینی را توصیه نکردیم، انسان می‌تواند در اجتماع زندگی کند، و به کاری بپردازد، و درآمدی داشته باشد؛ ولی قطعاً کسی که درگیر روزمرگی‌هاست، راهی به عرفان ندارد. کار زیاد، دغدغه‌های فراوان خانوادگی و درس و تحصیل، به گونه‌ای که هیچ قوّتی به جا نماند، خودشناسی را غیر ممکن می‌کند.

یک نفر یک خانه اضافه داشت. یافتن نیازمند، کار آسانی است. تا دلت بخواهد بی‌خانمان وجود دارد. خانه را به یکی از آن‌ها داد. یک روز رفته بود سری به آن‌ها بزند، ببیند نیازی نداشته باشند، و به خانه خود نیز سرکشی کند. هرچه زنگ زده بود، باز نکرده بودند. پیداست که هستند، چراغشان روشن است، صدایشان می‌آید، و در، باز است. از هم‌سایه سراغ گرفته بود، گفته بود: مگر نمی‌بینی در، باز است؟ برو تو.

- بالاخره باید خبر داد، یا الله گفت.

- یا الله که نمی‌خواهد، این‌ها که این چیزها را ندارند؛ برو تو.

رفته بود دیده بود موقع مغرب، دختر و پسر با شلوارک پای ماهواره می‌رقصند. پولی داری، و می‌خواهی در راه خیر، هزینه کنی. نخستین چیزهایی که به ذهن می‌رسد، ساخت مدرسه، کتاب‌خانه، بیمارستان، مسجد، و ورزشگاه است. آیا آموزش و پرورش ما یک آموزش و پرورش واقعی است؟ آیا پرورش، چیزی است که در نظام آموزشی، مورد توجه قرار گرفته است؟ آیا کار خلاقی در مدرسه انجام نمی‌شود؟ آیا کودکان به مسیر فطرت خود می‌روند؟ آیا آثار همه نویسندگان، خوب است؟ آیا رفتار کارکنان بیمارستان با بیماران، درست است؟ آیا کسی را که پول ندارد، پذیرش می‌کنند؟ آیا پاسخ درست به بیمار می‌دهند؟ آیا نیایش کده، نباید صدای بلندگو را زیاد نکند، و آن را اندک و به صورت محدود و در ساعات معینی به کار گیرد، و هم‌سایه آزاری نکند؟ ده‌ها پرسش دیگر را خود می‌توانی مطرح کنی. وقتی کارهای ما از عشق، مایه نگیرد، هنگامی که مبنای ما مبنای درست عشق نباشد، یک کار خیر نیز می‌تواند به انحراف برود.

پیش‌نیازها

زندگی، مانند بسیاری از دوره‌ها نیاز به پیش‌نیازهایی دارد، هنگامی که پیش‌نیاز را رعایت نکنی، در جا می‌زنی. زمانی دانش‌گاه‌های آزاد، هرکسی را با هر مدرکی پذیرش می‌کرد. یک نفر تا کارشناسی ارشد پیش می‌رفت، و هنوز ریاضی دبیرستان را نگذرانده بود. می‌گفتند اگر مدرک ارشد را می‌خواهی، برو مدرک دیپلم را بیاور. اکنون اگر در دوره ساخت ریات، شرکت کنی، و مدار را ندانی، می‌گویند برو آن را یاد بگیر. البته این، یک دوره آزاد است، می‌توانی هرکاری دوست داشته باشی، انجام دهی؛ ولی بدون آن پیش‌نیاز، دچار مشکل می‌شوی. برای تحصیل در یک کشور خارجی، نیاز به یادگیری زبان انگلیسی داری. اگر این زبان را ندانی، یا به درستی ندانی، نمی‌توانی بروی. اگر بروی، از تحصیل باز می‌مانی. به یکی از دوستان، می‌خواستم رایانه را اصولی یاد دهم. میلی نداشت. رایانه، جلوی او بود، و خود او می‌گفت: مانند پمپ یک چاه است، آن را فقط روشن و خاموش می‌کنم. اکنون سالیانی گذشته است، او رایانه و ده‌ها کار دیگر را بدون پیش‌نیاز، جلو برده، و ده‌ها کار دیگر را از میانه راه، آغاز کرده است. ازدواج، بچه‌دار شدن، تربیت فرزند، یادگیری، تدریس، تألیف و تحقیق و همه این‌ها بدون عشق.

دعایانفرین؟

پرسش همیشگی، این که یک نفر برای غذا آمده است یا برای روزه؟ یک نفر می گوید: من در طول سال در این مسجد نماز می خوانم، یک نفر می گوید: من چند برابر قیمت غذایی را که می خورم، می دهم، این ها راست می گویند، قرار نیست بگوییم همه، دروغ می گویند، قرار نیست مشتی را باز کنیم، و بگوییم پشت سخن آنان، چیز دیگری است؛ بله، آن ها برای روزه آمده اند، و در کنار آن، طعمی می خورند؛ ولی در روزه، چه می خواهند؟ آیا می خواهند مسافر راه عشق شوند؟ حاجات آنان روشن است، گاهی تفاوت دعا و نفرین را نمی دانند.

حس مالکیت

حس مالکیت باعث می‌شود هرچیزی را برای خود تهیه کنیم. همه چیزمان شخصی باشد، هرچند نیاز چندانی به آن نداریم. آن وقت جایی که ملک عموم مردم است، به اشغال وسیله شخصی ما درمی‌آید. خودرو باید در راه مردم پارک شود، و بخش زیادی از مسیر را بگیرد. درباره ازدواج، البته بانوان باید تک همسر باشند؛ ولی این‌جا حس مالکیت، به گونه دیگری عمل می‌کند. آدم نباید صاحب دیگری باشد. خرید و فروش هم‌سر، باید ممنوع شود. نه تنها کرامت انسان آسیب می‌بیند که عشقی نمی‌تواند آغاز شود. گاهی کتاب‌فروش، قیمت گزافی برای یک کتاب تعیین می‌کند، می‌خواهی آن را بپردازی که باز قیمت را افزایش می‌دهد. عشقی که او به تملک دارد، بیش از عشقی است که به ارتقای سطح دانش مشتری دارد. کسانی که ما آن‌ها را دوست و هم‌راه نامیده‌ایم، گاه در این گردنه‌ها، خود را نشان می‌دهند. کاری داری که دیگری می‌تواند به آسانی انجام دهد، و او طلب پول می‌کند. یک دست‌مزد سنگین. حتی یک دشمن می‌توانست چنین کاری را انجام دهد، و دوست، هم می‌خواهد تو را داشته باشد، و هم، پول تو را. هنگامی که پس از این واقعه، تو را از دست رفته می‌بیند، تعجب می‌کند؛ چرا؟ تو که بی‌معرفت نبودی؟!

سبک‌اززندگی

اگر جوانی از خانه یک پیرمرد بازدید کند، ممکن است بگوید: این دیگر چه سبکی از زندگی است. خانه‌ای بزرگ که تنها یک اتاق آن مورد استفاده است. وسایلی ابتدایی و بدون نظم. اگر یک ثروتمند از خانه یک فقیر بازدید کند، ممکن است همین را بگوید. اما کیفیت زندگی، ارتباطی با مقدار وسایل زندگی ندارد. گرمای جاری در یک خانه، به میزان عشقی است که در آن جریان دارد، و ارتباطی با منبع گرمایش ندارد. یک خانواده ثروتمند ممکن است آخرین نمونه یک نوع گرمایش و گران‌ترین آن را داشته باشند، و خانه آن‌ها به لحاظ ظاهری و باطنی، سرد باشد. ظاهر آن سرد است؛ چون آن‌ها دلشان نمی‌آید از آن استفاده کنند، و باطن آن، سرد است؛ چون عشقی در خانه، در جریان نیست.

خانواده کوچکی را می‌توانی ببینی که هرکس به دیگری غر می‌زند. ممکن است این غر زدن‌ها در خانواده‌ای دیگر، غلیظ‌تر باشد، یا جای دیگر به دعوا بینجامد، یک خانواده ممکن است گاهی از هم‌دیگر تعریف‌های زورکی داشته باشند، و خنده‌های عصبی را چاشنی کنند. همه این‌ها یکی است، و بیش‌تر خانواده‌ها این‌گونه‌اند.

هرکسی یک جور غر می‌زند. غر زدن آقایان به گونه‌ای است که مورد تأیید دیگران قرار می‌گیرد. من اگر مردانه در جمعی مردانه غر بزنم، کسی ملامتم نمی‌کند. ناک زدن، نالیدن، همه این‌ها می‌تواند از جنسی به جنسی دیگر، و از سنی به سنّ دیگر، تغییر کند. همه این شکوه‌ها نابودکننده شکوه عشق است.

روزه وصال

علی و خانواده او روزه گرفتند، و افطار خود را سه شب به نیازمند بخشیدند. به نظر، غیر ممکن می‌رسد؛ بنابراین گفته‌اند این سه روز، متوالی نبوده است. «علی حُبّه» در متن آیه را دو گونه تفسیر کرده‌اند. بخشش افطار با این که خود به آن نیاز داشتند، بخششی که از روی شکم‌سیری نبود. یک صدقه داریم، یک شراکت در داشته‌ها، و یک بخشش تمام موجودی. تفسیر دیگر این است که در راه محبت خداوند، بخشش انجام شد. انسان می‌تواند گرسنگی را طاقت بیاورد، به شرطی که از جایی دیگر تغذیه شود. هنگامی که انرژی خود را هدر ندهد، و خشم‌گین نباشد که چرا غذا ندارم، اندوه‌گین نباشد که چرا آن‌چه را نیاز داشتم، بخشیدم. باید به خود نگریست؛ آیا ماه رمضان، ماه اندوه است یا ماه سرور؟ اگر روزه، ما را به خدا نزدیک‌تر کند، مایه اندوه نیست. اگر اندوه در خانه‌ای که افراد آن روزه هستند، جاری شود، بچه‌ها از روزه، خوششان نخواهد آمد. بسیاری از دین‌داران به صورت غیر مستقیم به تبلیغ علیه دین سرگرم‌اند. دومین راه این است که از انرژی کیهانی، تغذیه کند. هنگامی که عشق الهی در کار باشد، نیاز جسم، برطرف می‌شود. روزه وصال، روزه‌ای است سه روزه که با آب، افطار می‌شود. روزه برای عشق گرفته شده است، و خداوند، زمینه‌ای را فراهم می‌کند که این عشق، هرچه بیش‌تر، تشدید شود. جاده این عشق، یک طرفه نیست.

آزمایش این که یک نفر کاری را با عشق انجام می‌دهد یا خیر، بسیار ساده است. به کسی که قرآن را قسمت می‌کند، محل نگذار، نه بردار و نه بگو نمی-خواهم. او با بی‌توجهی تو، ناراحت می‌شود. اگر در خانه خدا و برای کتاب خدا نتوان از نیروی عشق استفاده کرد...؟ کسانی که با یک انتقاد کوچک، ناراحت می‌شوند، کسانی که در پی اثرگذاری در جهان با نوشتن نام خود بر این طرف و آن طرف هستند، نشان می‌دهد قدرت استفاده از نیروی عشق را نیافته‌اند. توانمند کسی است که توان زندگی را بر پایه عشق داشته باشد.

در روضه‌های قدیم، چراغ را خاموش می‌کردند، مدّاح باید متن را از حفظ داشت، بعد که چراغ قوّه آمد، نیاز به تعویض زود به زود باتری داشت، و چراغ آن، داغ می‌شد. برای احتیاط می‌شد یک کلمه را نگاه کنی. بعد چراغ قوّه‌های مخصوص آمد. اکنون گوشی تلفن جیبی، چراغ قوّه دارد، و نیز می‌توان متن را از صفحه نورانی آن، مطالعه کرد، متن‌های زیادی را در خود نگاه می‌دارد که بدون نیاز به صدای ورق زدن کتاب و دفتر می‌توانی به آن، دسترسی داشته باشی، خبری از کتاب‌های ریز و درهم و برهم نیست، و می‌توانی متن را درشت و خوانا ببینی. چراغ‌ها را اغلب خاموش نمی‌کنند، و یا تاریکی مطلق نیست. مدّاحان قدیمی می‌گویند نگاه کردن از روی متن، فاجعه است. آن‌ها گمان کرده‌اند حفظ بودن متن، نشانه عشق است، در حالی که نیست، و تنها می‌تواند مخاطب را اندکی به وجد آورد.

پافشاری‌ها

یکی از پافشاری‌های بشر، بر استفاده است، نه به آن‌ها که انبوهی چیز دارند، و استفاده نمی‌کنند، و نه به آن‌ها که زورکی می‌خواهند از یک چیز به دردخور استفاده کنند. عمرشان بر سر آموختن یک چیز به دردخور گذشته است، و آنان می‌خواهند آن را تدریس کنند تا ثابت کنند اشتباه نکرده‌اند. آن‌ها به فعالیت جنسی می‌پردازند تا نشان دهند وجود آن‌ها مورد استفاده است؛ ولی هیچ‌گاه به فکر استفاده از قلب خود نمی‌افتند. آن‌ها نمی‌دانند بدون عشق و آگاهی، تنها حامل چیزهایی مانند مغز و قلب هستند. ما از شنیدن کلمه‌ای مانند حَمال ناراحت می‌شویم؛ ولی بسیاری از ما حَمال هستیم؛ حمل‌کننده مرکز عشق‌ورزی بدون استفاده از آن.

منطق الهی

دو گونه منطق داریم؛ منطق الهی و منطق بشری. عموم و خصوص مطلق، بخشی از منطق بشری است، ما به همین چسبیده‌ایم، و نمی‌خواهیم فراتر از آن برویم. با منطق بشری نمی‌توان منطق الهی را شرح داد، و درک کرد. آن چه درک نمی‌کنیم، خارج از منطق نیست، خارج از منطقی است که ما می‌دانیم. بدون منطق الهی، زندگی، سرد و خشک و اندوه‌ناک است. ثروت‌مندترین آدم دنیا بدون این درک این منطق، نیازمندترین است. او باید بنشیند، و گرما را گدایی کند، در حالی که فرصتی برای این کار ندارد، و هیچ کس نمی‌تواند این انرژی را به او بدهد. هیچ کس نمی‌تواند در بساط گدایی دیگری، گرمای عشق را ببیند.

آتش عشق

پیتزافروش جوان می گفت: شب‌ها دیروقت به خانه می‌روم، و نمی‌خواهم، با خانمم... جوانی و تازگی و آغاز زندگی مشترک. شور و حال و سرمستی؛ ولی به زودی مشکلات سر برمی‌کشد، توقع‌ها رشد می‌یابد، انتظارات، بیش‌تر می‌شود، و آقا و خانم نیز از هم‌دیگر سیر می‌شوند. دورن نام‌زدی و دوران آغاز زندگی مشترک، فرصت مناسبی برای آشنایی و شعله‌ور ساختن آتش عشق است؛ ولی جوان‌ها می‌گویند: ما خیلی وقت است که با هم‌دیگر آشنا شده‌ایم، ما می‌خواهیم خوشمان باشد، زندگی خصوصی ما که به دیگری، ربطی ندارد. ربطی ندارد؛ ولی شما ربطش می‌دهید، هنگامی که دعوا بالا گرفت، خبر آن همه جا می‌پیچد، صدای آن به گوش همه می‌رسد. دعوا در برابر مردم. با تلفن در خیابان راه می‌روید، و بلند بلند صحبت می‌کنید. زندگی، مانند آزمایش‌گاه نیست که بگوییم شما این‌طور زندگی کردید، و به این‌جا رسیدی، حالا دو نفر را دقیقاً مثل شما و با شرایط شما در اتاق دیگر مورد آزمایش قرار می‌دهیم، و فقط این مورد را تغییر می‌دهیم تا به شما ثابت شود، این روش، درست است، و آن، نادرست.

معلمان معنوی، کسانی هستند که ما را به هم می‌ریزند. نسخه‌ها گوناگون است؛ ولی هدف، همان است. اگر یک معلم، تو را به گفتن چند ذکر ساده واداشت، بدان که تغییری اساسی در تو روی نخواهد داد، یا تو اهل نبوده‌ای، و یا او، معلم معنوی نیست. بشر می‌خواهد هرچیزی را رد کند. کسی به من می‌گوید: تو بیش‌تر، لباس‌های رنگ روشن، و به خصوص سفید می‌پوشی، و من می‌گویم: من؟ من را می‌گویی؟ این چه حرفی است که می‌زنی؟ نه خیر، من دو بار در سال، پیراهن تیره می‌پوشم. چنین انسانی چه موقع ممکن است عیب‌های خود را بپذیرد؟ تکبر یکی از معایب عمومی است. در هرکسی به گونه‌ای دیده می‌شود، حتی کسانی که به کاری پست سرگرم هستند، از این مغرور می‌شوند که ما غرور نداریم. شکستن غرور می‌تواند با ذکر همچون من خر هستم باشد، یا توصیه به جمع کردن پوست موز از جلوی پای مردم. نگو که این نسخه‌ها در قرآن و حدیث نیست، به هدف نگاه کن. قرار است تو متکبر نباشی، و غرور تو شکسته شود. کجای دین گفته است تکبر، خوب است؟ پزشکی، حالش خوب نبود. گفتم: برویم دم رودخانه، به پرنده‌ها غذا بدهیم. ناراحت شد؛ نه خیر. من با این موقعیت بیایم به پرنده‌ها غذا بدهم؟ مگر کار زشتی است؟ تازه، مردم به تو گرایش پیدا می‌کنند. این کار یک ربع زمان می‌برد، ممکن است آشنایی تو را نبیند. اما اگر کار زشتی باشد، باز باید انجام دهی. چون تو با این حالت داری می‌میری. از حیات جسم که بگذری، به فکر حیات معنوی خود باش.

چه تخصصی؟

پرسش این است: تو چه تخصصی داری که از تو استفاده کنیم؟ باید پاسخ دهیم: آیا در مرکز شما از تخصص دیگران استفاده شده است؟ توزیع غذا و کم و زیاد کردن بلندگو که تخصص نیست. سخنران نیز می‌تواند در نهایت با خواندن یکی دو کتاب به سخنرانی بپردازد.

دریافت شادی

در خواب می بینی که فرد مشهوری به تو پیام داده است. خوش حال می شوی، می خواهی پیام را باز کنی، و می ترسی نکنند دسیسه ای در کار باشد. این، یک خواب است. در دنیای واقعی، نه از فرد مشهور خبری هست، و نه از آن پیام؛ ولی می تواند نشان دهد که تو همچنان در انتظار دریافت شادی، از سوی دیگری، و همچنین هنوز ترس داری.

کسی که بیمار است، نیاز به درمان دارد، باید دارو مصرف کند. یک چیز عادی، موجب بیماری می‌شود، خوردن گرمی زیاد به ویژه برای کسی که بدن او گرمی‌ساز است، او را دچار بیماری سختی می‌کند. نمی‌گوییم گرمی نخور؛ ولی باید متضاد آن نیز مصرف شود. کسی که در همه جا بالاتر از دیگران و جلوتر از مردم است، باید به فکر دارو باشد. هنگامی که ابزار سخن، یعنی میز و صندلی و میکروفن و پایه میکروفن و بلندگو و دستگاه بلندگو و ضبط و دوربین و منبر، فراهم باشد، ولوله‌ای در دل نام‌جویان می‌افتد. ظرفیت انسان، این همه نیست. یا باید از بیماری، پرهیز کرد، و یا باید دارو مصرف کرد. کسی که به سوی بیماری می‌دود، و از دارو می‌گریزد، قطعاً بیمار است. این بیماری نیاز به پزشک حاذق و طبیب مجرب ندارد، هرکسی می‌تواند بیماری را در وجود او ببیند. در غیاب بیمار نیز می‌توان برای او دارو تجویز کرد. هرچه بیماری، پیش‌تر رود، کار، دشوارتر می‌شود. ابتدا می‌توان به درمان طبیعی فکر کرد، سپس باید از داروی گیاهی کمک گرفت. بعد از آن، نوبت داروهای شیمیایی است. حالا باید دوز را بالا برد. بعد باید آمپول‌های خیلی قوی مصرف کرد. نیاز به طبیبانی با تخصص بالاتر وجود دارد. سرانجام نوبت بستری شدن در بیمارستان و جراحی‌های سخت می‌رسد.

خشونت، تنها شلاق زدن نیست، می‌تواند بستن در زودپز به گونه‌ای باشد که دیگر باز نشود، یا شستن یک جا به گونه‌ای که رنگ آن برود. یک نفر از ارسال کاندم برای یک دختر جوان می‌گفت. این خشونت‌ها، شفاف‌دهنده است؛ ولی آنچه شفا می‌یابد، روح حیوانی ماست. ساعت‌ها باید نقشه کشید، و روزها باید در سنگر نشست، تا فرصتی فراهم آید، فرد مورد نظر داخل منگنه برود، و فشار داده شود. فرصت حیات، صرف اجرای این خشونت‌ها و سپس مرور آن‌ها در تنهایی و نقل آن برای دیگران می‌شود. پس از تشدید بیماری با این شفاف‌دهنده‌ها، نیاز به یک جراح پیدا می‌کنیم.

نفرت افزایی

امروز به دلیل کمبودهای مالی و یا تصدّی مدیریت‌های کلان، باید بیش از هشت ساعت کار کرد، و آثار تخریب انسان و جهان و نادرستی‌های بزرگ را از این کار زیاد می‌توان دریافت. به جای تقسیم مدیریت، یک نفر بار زیادی را بر دوش می‌کشد. کار زیاد، فرصت عشق الهی را از ما می‌گیرد، و نتیجه کار بدون عشق، نفرت‌افزایی است.

الگوی مردم

افرادی به ظاهر مذهبی می‌توانند به امور سیاسی بپردازند، یک نمونه دیگر، سیاست‌مدارانی هستند که خود را مذهبی نشان می‌دهند، بدترین نتیجه این که آنان، الگوی مردم می‌شوند. مردمی که گمان می‌کنند نهایت رشد آدمی این است. ما آن قدر از زمامداری پیام‌بر گفته‌ایم که پیام‌بری او فراموش شده است. کم‌تر کسی می‌پرسد او چه زمامداری بود که قصر نداشت؟ در عمل، امام حسین را مدّعی حکومت و شهادت او را دعوایی بر سر کسب قدرت شناسانده‌ایم، البته با الفاظی به‌تر از این؛ ولی با همین معنی، در حالی که آدم خوب، همواره گناه‌کار شناخته می‌شود، و به زودی، حذف می‌شود. فکر می‌کنیم همه کسانی که پیش از نام حسین، القاب و عناوین می‌آورند، و پس از نام او کلیشه می‌گذارند، ماهیت نهضت او را درک کرده‌اند. او ثابت کرد مبارزه، جنگ و دفاع، نیاز به عشق دارد، و نه نفرت. ما نه تنها معرفت خود را نمی‌خواهیم ارتقا دهیم که می‌خواهیم پیشوایان راستین را در حد خود فروآوریم. اگر سه دسته‌ای که سه جنگ عمده را با علی راه انداختند، پیرو او بودند، نشانه این بود که او برای خود، تبلیغ می‌کرد.

جقجه

بزرگ‌ترها می‌کوشند حواس نوزاد و کودک را پرت کنند، بین چه قدر قشنگ است. در بزرگ‌سالی باید خودمان حواس خودمان را پرت کنیم؛ ولی مواظب باشیم حواس ذهن را پرت نکنیم؛ نه این که ذهن، حواس ما را پرت کند. آنان که درگیر مادیات شده‌اند، برده ذهن خود هستند. ذهن، دست آن‌ها جقجه می‌دهد. تکان دادنش تولید صدایی می‌کند، و لحظاتی، سرگرمشان می‌کند. نه خودش فایده‌ای دارد و نه صدایش.

تأیید و قبول

افرادی که ما را تأیید می‌کنند، قبول داریم، و آنان که ما را قبول دارند، ما را تأیید می‌کنند. یک نفر یا باید ما را خود به خود تأیید کند، و یا او را مجبور به تأیید کردن می‌کنیم. در غیر این صورت با او قطع رابطه می‌کنیم. این گونه، غیر ممکن است به جایی برسیم. شاید استادی برای خودمان داشته باشیم؛ ولی این استاد، همان کسی است که ما را تأیید می‌کند. اگر هر گاهی که برمی‌داریم، نفسانیات ما را تقویت کند، هدایت ما دشوارتر خواهد شد. اگر کودکی به ما مطلب درستی بگوید، غیر ممکن است بپذیریم؛ چون ما ازدواج کرده‌ایم، فرزند و پول و سمت و سابقه و مدرک و موی سفید داریم. همان خطاب کردن یابو به اسب شاه است، حال اگر کسی انتقادی به کالسکه داشته باشد، چه می‌شود؟ نقد لباس شاهنشاه چه فاجعه‌ای خواهد بود؟ حالا بیا و از ظاهر پادشاه، انتقاد کن؛ اما کسی مگر جرأت دارد چنین مستبدي را به تقوا و توحید فراخواند؟ امامان، در کودکی یا جوانی به امامت رسیدند تا دانسته شود که آگاهی، پیوندی با عمر دراز ندارد.

دوست‌دار عادت

ما از بچگی، دوست‌دار عادت هستیم، یک اسباب‌بازی که روشن و خاموش کردن چراغ و درآوردن صدای آن، به یک وظیفه تبدیل می‌شود. گویی بدون آن، چرخ دنیا نمی‌گردد. چه صدایی تولید می‌کند، چه قدر باتری مصرف می‌کند، چه قدر اعصاب خودمان را خرد می‌کند، این‌ها مطرح نیست. چرخه عادت، این‌گونه نابیناکننده است.



روضه خیلی زود می‌تواند به نقش خانه ما و نقش من در محل تبدیل شود، جشن می‌تواند به فرصتی برای دیدار مردم با من تبدیل شود. آتش سوزان یا چراغ روشنی‌بخش؟

روزی سوزن

گویی باید تیرآهنی را روی سوزنی در تعادل نگاه داشت؛ وقار نباید به کبر تبدیل شود، خوف و رجا، داشتن و عدم وابستگی، جبر و اختیار، و توکل و تنبلی، نیز این گونه است. برای شنا باید رها بود. بدن، اگر سبک باشد، روی آب می ماند، و برای جلو رفتن، باید از دست و پا کمک گرفت، بدن، گویی مرده است؛ ولی دست و پا حرکتی مؤثر انجام می دهد که ما را به جلو می برد. جمع این دو، می تواند از ما یک شناگر بسازد. زندگی، همین گونه است، تلاش در عین تسلیم و رها بودن.

بعد از نمازها قرآن خوانده می‌شود، و تفسیر و ترجمه‌ای می‌شود. سخنرانان حتی به ترجمه‌ای که جلوی رویشان است توجه نمی‌کنند؛ به عنوان مثال، لعل را «شاید» ترجمه می‌کنند، در حالی که در همان ترجمه مختصر، آن را باشد معنی کرده است. تفاوت لعلکم ترجمون، با ترجمه نادرست سخنران و ترجمه واقعی، بسیار زیاد است. شاید که مورد رحمت قرار بگیرید، یعنی شرایط را هم که رعایت کنید، معلوم نیست خداوند کمکتان کند؛ ولی باشد که مورد رحمت قرار گیرید؛ یعنی اگر شرایط را به جا آورید، مورد رحمت قرار می‌گیرید. آن‌ها نه عربی می‌دانند، و نه به فارسی، توجه می‌کنند. آزاد گذاشتن عده زیادی در تفسیر قرآن، چه بر سر حیات معنوی ما می‌آورد؟ آن‌ها با بخش‌های حساس‌تر چه خواهند کرد؟

باربیماری

با یکی از دوستان پس از سال‌ها اتفاق ملاقات افتاد. پیش‌دستی کرد، و از دیوانگی خودش گفت. مدتی بستری بوده، و داروهای سنگین مصرف می‌کرده است. روزها گذشت، و یک روز دیدم حرف‌های نازیبایی می‌زند. از دوران بستری خود، یاد کرد. گفتم: چرا درمان را ادامه ندادی؟ گفت: روان‌پزشک گفت: باید پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ و عمّه و خاله و دایی خود را بیاوری، تا با آن‌ها گفت‌وگو کنم.

آدمی، دوست دارد بار بیماری خود را برگردن دیگران بیندازد، و پزشک، این کار را انجام می‌دهد. شناسایی می‌کند که این بیماری، از خانواده پدری و به عنوان مثال از طریق عمو، منتقل شده است.

جهان‌دیده

سفر می‌کنی. هدف تو چیست؟ گردش. ادّعای دیدن شهری کوچک را می‌توانی در زمانی کوتاه داشته باشی؛ ولی شهری بزرگ چه؟ هدف تو چیست؟ دیدار از آثار تاریخی؟ آثار تاریخی چه دوره‌ای؟ با چه دیدگاهی؟ تاریخی یا باستان-شناسی؟ دیدار از طبیعت؟ آشنایی با مردم آن؟ چه مردمی؟ چه افرادی؟ فرد مورد نظر را چه‌گونه خواهی یافت؟ آثار تاریخی را از چه دیدگاهی می‌خواهی بررسی کنی؟ دو نفر را در شهر خود می‌شناسم که ادّعای جهان‌گردی دارند. از این کشور به آن کشور. به کشورهای بزرگ، چندین بار سفر کرده‌اند، و انبوهی از خاطره و عکس و کوله‌باری از کتاب. بیش‌تر گردش‌گران، هدف ویژه‌ای ندارند، هدف کلی آن‌ها گردش‌گری است؛ ولی از جایی به جای دیگر می‌روند، بدون آن‌که آن را بشناسند. عکس‌های آن‌ها را که ببینی، درمی‌یابی آن‌ها با چه هدفی به سفر رفته‌اند. یکی از دوستان، بیست سال در آمریکا بود. کجاها رفت؟ هیچ‌جا؛ یا در مطب خود بود، و یا در خانه‌اش. به این آدم‌ها نمی‌توان جهان‌دیده گفت، و آن‌ها را جهان‌گرد خواند.

لطمه

یک نفر ممکن است در سوگواری به خود لطمه بزند، و یک نفر در جشن، تفاوتی ندارد. ما هستیم که جشن و سوگ را درست نفهمیده‌ایم. سوگواری‌ها پر از حرکات ناشایست است، پر از حرکات تمسخرآمیز و برای این که نشان دهیم، جدیتی در کار است، باید چنین اعمالی از ما سر بزند، و شادی‌های ما پر از غم است.

وقتی چند نفر را می‌دید که دسته‌جمعی راه می‌روند، حدس می‌زد چه کسی مرشد آنهاست یا از من می‌پرسید: به نظر تو، کدام یک از آنها مرشد است؟ هنگامی که تفاوت سنی، در کار باشد، یافتن مرشد، آسان‌تر است. در هیأت، مرشد به کسی می‌گویند که مدّاح است، و جلودار دسته عزا. باید بازگردیم به اصل واژه؛ مرشد یعنی رشد دهنده، و به معنی کسی که هنگام پیاده‌روی در جلو، حرکت می‌کند، و بزرگ‌تری می‌کند، نیست. مرشد کسی است که می‌تواند مرید را رشد دهد.

فضیلت مرشد

مریدان برای چه فضیلتی در اطراف مرشد خود جمع شده‌اند، اگر او این فضیلت را از دست دهد، مریدان درمی‌یابند که سقوط کرده است، و از اطراف او پراکنده می‌شوند؛ اما اگر فضیلت مرشد، تنها در لباس او باشد، لباس را تا پایان عمر می‌تواند حفظ کند، و بنابراین، مریدان را نیز می‌تواند!

تنظیم دقیق

بخشش، خوب است؛ ولی به شرطی که با اصول آن انجام شود. ویژگی‌های کار نیکی مانند بخشش را برای ما برشمرده‌اند؛ یکی این که در خفا باشد، یکی این که چشم آدم، پی آن نباشد. اگر این شرایط، رعایت نشود، حال آدم، خوب نمی‌شود که بدتر می‌شود. آن کسی که کار خود را به دیگران نشان می‌دهد؛ ولی حالش خوب است، از این نشان دادن است که دارد کیف می‌کند، نه از اصل عمل. ذکر، نماز، و هر کار دیگری، باید با روش مورد نظر انجام شود. رادیو می‌تواند صدای ناهنجار پخش کند، می‌تواند صدای عجیب و غریبی را به گوش ما برساند، می‌تواند برنامه ناخوبی را بگیرد، اما اگر یک برنامه خوب و با کیفیت عالی را قرار است پخش کند، نیاز به یک تنظیم دقیق دارد.

قشر پرسروصدا

دو گونه تذکر داریم؛ یک نمونه که می‌گوید: صدای بلندگو، زیاد است، و من اذیت می‌شوم. مراسم مذهبی نباید سحر و صبح خیلی زود و شب تا دیروقت، آسایش ما را سلب کند. سخنی منطقی است، و باید اجرا شود، و یک نمونه دیگر که می‌گوید: من خودم مذهبی هستم، من خودم در مراسم‌های زیاد و از جمله این مراسم شرکت می‌کنم، دم شما گرم؛ ولی شما داری افراط می‌کنی، و مردم را با مذهب، بد می‌کنی. شگفتا که این قشر را نیز لعن می‌کنند، و بلکه بی‌خدا می‌خوانند. قشر پرسروصدا، عاشق سروصدا هستند، نمی‌توانند کار خود را بی‌سروصدا انجام دهند یا باید انجام ندهند، و یا با سروصدا انجام دهند. با مراقبه، می‌توان از سروصدا دور شد، گویی صداها از دوردست شنیده می‌شود؛ ولی همه، اهل مراقبه نیستند. کانت از کسانی است که از سروصدای سرودهای مذهبی می‌نالند.

کتاب نیایش

یکی از دوستان، کتاب مفصلی در نیایش به چاپ رساند. آدم خوبی است، ادبیات عرب و فارسی را خیلی بیش‌تر از من می‌داند؛ ولی اهل نیایش نیست. خیلی آرام می‌خواستم از کار او انتقاد کنم، دیدم اصلاً زمینه‌اش را ندارد، به یکی از دوستان مشترک می‌خواستم انتقاد کنم، او نیز موضع گرفت. کسی که میانه‌ای با نیایش ندارد، چرا باید وارد این عرصه شود؟ سخن از روی و ریا نیست، کار او کارآمد نخواهد بود. نیایش، نیایش‌گر می‌خواهد.

در پی سلوک

یک نفر در پی سلوک است؛ ولی نمی‌تواند، عیب او را حدس می‌زنی. سال‌ها می‌گذرد. پیدا است که او در مسیر نادرست، پیش‌تر رفته، و بازگشت خود را دشوارتر کرده است. او حتی فراموش کرده است به او چه گفتی. کسی که با موج جمعیت به سوپی می‌رود، و تنها یک بار، یک چراغ به او چشمکی زده است.

دکترای ریاضی

چه تعداد غذا مورد نیاز است؟ باید آمار میهمانان گرفته شود. شمارش، دشوار است؛ چرا؟ ذهن را باید متوقف کرد. آنچه تا این جای میهمانی روی داده است، و آنچه با نگاه به چهره افراد در ذهن شکل می‌گیرد، حواس ما را پرت می‌کند. یک نفر ممکن است دکترای ریاضی داشته باشد، و نتواند میهمانان را شمارش کند؛ چون تمرکز ندارد. شاید در حال عادی، تمرکز داشته باشد؛ ولی اهمیت دارد که در این شلوغی، بتواند تمرکز کند.

مشکلات معنوی

خانواده‌ها اگر با خودشناسی آشنا باشند، هنگامی که با ناهنجاری فرزندانشان روبه‌رو می‌شوند، به جای موضع‌گیری مداوم، درمی‌یابند چه زیرساخت‌های نادرستی برای فرزندشان فراهم آمده است، و چه زیرساخت‌هایی را باید برای فرزندانشان فراهم کنند. خانواده‌هایی برای فرزندشان وقت می‌گذارند، و به سخنان او گوش می‌دهند، و هر جا نکته‌ای دیدند، دخالت می‌کنند، و نظر می‌دهند، و او در آغاز جوانی، یاد می‌گیرد چیزی نگوید یا کم‌تر بگوید، و راست نگوید. می‌بیند والدین در برابر او موضع دارند، و برای حلّ مشکل در کنار او نیستند، و خیلی زود می‌فهمد که نزدیکان نمی‌توانند مشکلات معنوی او را حل کنند.

مراقبه و معرفت

انتظار مردم این است که پیشرفتشان زیاد، سریع و بدون بازگشت باشد. یک ذکر بگویند، و کار دیگری در این زمینه انجام ندهند، و هرکار دیگری دوست داشتند، انجام دهند. معنی تقوا و مراقبه و معرفت، اینها نیست.

حذف و دوری

چه قدر از زمان ما صرف گفتن، نوشتن، خواندن و یا شنیدن القاب و عناوین می شود؟ اگر این عناوین، خلاصه شود، فرد مورد نظر یا اطرافیان او قیامتی به پا می کنند. اما این القاب به جز گرفتن وقت، و هدر رفت انرژی، چیز دیگری نیست. یک معلّم معنوی، از این القاب، دوری می کند، آن جا اگر عنوانی را حذف می کردی، برای بی احترامی نبود، برای صرفه جویی در انرژی بود، و این جا شاید عنوان ها ضروری باشد تا دیگران، آگاه شوند؛ ولی معلّم معنوی می گوید: نیاز نیست.

به صرفه

یک نفر نماز را در کوتاه‌ترین زمان ممکن می‌خواند. نماز ظهر و عصر را در آخر وقت می‌خواند تا با همان وضو، نماز مغرب و عشا را بخواند. یک نفر دیگر نماز نمی‌خواند. این‌ها در وقت خود، صرفه‌جویی می‌کنند، یک نفر دیگر، از گفت‌وگو و کار و غذا و تفریح می‌زند تا بیش‌تر به عبادت پردازد. این یک صرفه‌جویی است، و آن هم یک نوع.

فاجعه آفرین

من سه نوع مدیریت دیده‌ام؛ یکی این که مدیر، گاهی به این طرف و گاهی به آن سو بغلتد، گاهی برای محیط زیست هزینه کند، و گاهی بودجه‌ای در اختیار صنعت بگذارد. نوع دوم این که مخالفان، موافق نمایانده شوند، و نمونه دیگر، حذف مخالفان است. هر سه نوع، فاجعه آفرین است، هرچه قدر در این مدیریت‌ها پیش بروی، در فاجعه آفرینی پیش رفته‌ای و نه در مدیریت. ما با این مدیریت‌ها می‌خواهیم به کجا دست یابیم؟ به جهانی به‌تر؟ به نامی بزرگ برای خودمان در جهانی که رؤیایی بیش نیست؟

مافیای کوچک

فرزندان برای استخدام در محلّ کار پدر، اولویت دارند، آیا می‌توانند تا او بازنشسته نشده است، کار خود را شروع کنند؟ بله. حال اگر اداره‌ای کوچک یا بخشی جداگانه از یک اداره باشد، و پدر و پسر در یک جا به فعالیت بپردازند، ممکن است مافیای کوچک تشکیل شود. این مافیاها، کار ما را هر روز دشوارتر می‌کند. هر روز ما را از هدف، دورتر می‌کند. نباید دل‌خوش به قوانینی بود که به تصویب رسیده است، باید نتایج را بررسیید. آیا میوه‌ها درشت و آبدار و شیرین است، و یا تلخ و آفت‌زده؟

تلاش یا جنگ؟

یک نفر باید در دروان تحصیل بجنگد، برای پذیرش در یک رشته خوب بجنگد، برای دریافت مدرک بجنگد، و آن گاه برای داشتن یک موقعیت شغلی خوب و درآمد عالی، به گونه‌ای دیگر بجنگد. عمر به جنگ می‌گذرد. تلاش با جنگیدن، متفاوت است. رقابت ناسالم و یا حتی سالم با دیگران، انسان را از مسیر اصلی خود منحرف می‌کند. یک نفر می‌گفت: چرا به همه جایزه نمی‌دهید، و مربی دیگر می‌گفت: باید نفرات برگزیده، تشویق شوند. من که از برگزیدگان بودم، نظر او را می‌پسندیدم. اما کسی که در کلاسی تابستانه حضور می‌یابد، و در مسابقه، برنده می‌شود، به یک سو و کودکی که مجبور است کار کند، و نمی‌تواند از این کلاس‌ها بهره‌مند شود نیز به یک سو. آیا نباید کسانی که هزینه این کلاس‌ها را ندارند، مورد حمایت قرار گیرند؟

نذر قبول

کودکی دچار بیماری سرطان شد. از نخستین کودکانی بود که می‌دیدم با این بیماری، درگیر شده است. خانواده او تصمیم گرفتند روزه بگیرند. من می‌رفتم؛ نماز و روزه و زیارت و صبحانه. بیش‌تر مردم می‌رفتند، و من می‌ماندم تا بیش‌تر دعا کنم، بلکه فرزندشان نجات یابد. سینه می‌زدیم. در حال خودم بودم، و لق، سینه می‌زدم. از سحر تا پیش از ظهر، روزه، تمام شد. خبری نداشتم تا این که یک روز اعلامیه فرزندشان را دیدم. اگر فرزند من بود چه می‌شد؟ آن همه تلاش، آن همه هزینه. قبولی نذر نیز باید مورد بررسی قرار گیرد. خانمی که حاجتش برآورده شد، و تصمیم گرفت بدون لباس، کعبه را طواف کند. نذرهای مکروه و حرام، هنوز رواج دارد. آن‌چه نیاز به تمرکز داشت، نه دعا برای بازگشت سلامت به تن یک کودک که بررسی روند یک سقوط معنوی بود، و هم‌چنین روند گسترده آن بیماری که سلامت را حتی از کودکان ربود.

ذوق حقیقت

با وضع موجود، طبیعت‌گردی، یک ضرورت است؛ اما مهم این است که با چه افرادی. اطرافیان می‌توانند ذوق حقیقت‌جویی ما را کور کنند. اگر شأن حقیقت‌جویی در تو هست، باید هم‌شأن خود را بیابی. داشتن هدفی مشترک مانند گردش در طبیعت، کفایت نمی‌کند.

فاتح یا کاشف؟

تصاویر زیادی را می‌توانی از افرادی ببینی که روی قلّه کوه ایستاده‌اند، و پرچمی را در دست دارند که ما این قلّه را فتح کرده‌ایم؛ ولی آیا تاکنون تصویری دیده‌ای که یک نفر را پس از کشف اسرار کوه، نشان دهد؟ کوه در اختیار است که قلّه آن را فتح کنی، یا اسرارش را بشناسی. انتخاب با توست. آنچه شایع است، و آنچه می‌توان به نمایش گذاشت، فتح قلّه است. رسانه‌ها از آن می‌گویند. راه افتادن یک فرد به سمت کوه، حضور او در دامنه، و سپس فتح قلّه. مقامات می‌توانند از فاتح قلّه، تجلیل کنند، می‌توانند بخشی از هزینه‌های او را بر عهده بگیرند؛ ولی آن که اسرار کوه را کشف می‌کند، در سکوت، کار خود را انجام می‌دهد، و پس از دست‌یابی به نتیجه نیز خاموش می‌ماند. دین و کتاب آسمانی در اختیار ماست. ما می‌خواهیم با آن به شهرت دست یابیم، یا اسرار آن را به دست آوریم؟

دوستی داشتم که هر بار من را می‌دید، کاری داشت که باید برای او انجام می‌دادم. ازجمله مشق‌های دبیرستان. یک روز زنگ تفریح آمد و گفت: یک مقاله به زبان انگلیسی بنویس. چه‌گونه من با سردرد، در فرصتی ده دقیقه‌ای برای استراحت، متنی بلند بنویسم که برای یک کلاس دیگر است، و ذوق دبیر آن را نمی‌دانم؟ این دوستی‌ها خیلی زود به این بزنگاه‌ها می‌رسد، اگر قبول کنم، و نتوانم متن را کامل کنم یک جور، اگر متن را بنویسم و مورد پسند دبیر آن‌ها قرار نگیرد، یک جور دیگر، و اگر رد کنم، بهانه دیگری است برای جدایی. سرانجام این ارتباط این است که این دوست می‌رود، و از نارفتی بودن من نزد این و آن گلایه می‌کند.

مسخره می کرد

یکی از هم کلاسان درگذشت، و من نتوانستم در مراسم فاتحه و هفته، شرکت کنم. دوست آن است که بداند چرا و اگر نمی داند، پرسد. برای یکی از دوستان شرح دادم که حالم خیلی بد بود، و می ترسیدم بدتر شود. او مسخره می کرد. آمد دم منزل نبودم، فکر می کرد خودم را پنهان کرده ام. تو اگر بیرون رفته ای، پس چرا در مراسم نیامده ای؟ شماری از مردم، ازدواج را به چشم یک دوستی می بینند، حال باید دید دوستی چیست، و چه تعریفی در جامعه ما یافته است؟ اگر ازدواج از ابتدا مانند یک معامله باشد، همان گونه ادامه می یابد. اسمش این است که ما هم سر داریم، ما دوستانی داریم؛ ولی نه ما آن ها را می شناسیم، و نه آن ها ما را.

محقق مستقل

میل به تشویق شدن، آدم را تنها به جایزه، معتاد نمی‌کند که به جایزه‌دهندگان و مراکز جایزه‌دهنده نیز وابسته می‌کند. چنین فردی نمی‌تواند یک محقق مستقل باشد.

فقر یا ثروت؟

فقر خوب است یا ثروت؟ می‌بینی که هنگام فقر، تمام حواس آدمی به چه سوئی است، و می‌بینی که یک ثروتمند چه گونه سرگرم داشته‌های خود می‌شود. طبقه متوسط نیز همین‌طور باید خجالت فرزندان‌شان را بکشند. آن‌ها بسیاری از چیزها را نمی‌توانند داشته باشند. این‌جا باید بگوییم که حقیقت - جویی اهمیت دارد، یک نفر می‌تواند فقیر یا ثروتمند یا از طبقه متوسط باشد، و حقیقت‌جو باشد، و یک نفر می‌تواند نباشد.

آغاز حمله

مطلبی در فضای مجازی نوشته می‌شود، یک دفعه چند نفر علیه این نوشته، توافق می‌کنند، و حمله، آغاز می‌شود. آیا ما برای فهم یک متن خوب، تاکنون توافق کرده‌ایم؟

قصه‌ها

قصه‌هایی از کمک معصومان به ما وجود دارد، و اگر این‌ها از اساس، درست باشد، و یا ساختگی نباشد، نشان می‌دهد ما طالب چه هستیم، و چه کمکی از بزرگان می‌خواهیم. آیا تشنهٔ معرفت هستیم، و درصدد ارتقای شناخت خود برآمده‌ایم، یا در سطح به سر می‌بریم؟ بزرگان همواره حاضرند تا زانو بزنند، و هم‌قد کودکی‌های ما شوند؛ ولی به‌تر این است که ما رشد کنیم. آن قصه‌ها برای شروع، مناسب است.

دور راه عرفان

شماری می‌بینند عمری را در راه عرفان گذراندند، و کرامتی برایشان حاصل نشده است، دست به جعل می‌زنند، فرض کن همه کرامات، درست یا نادرست باشد؛ ولی کرامات اینان، خیلی بد از کار درآمده است. در شرح حال عارفی آمده است که با ارتعاش قلبی، با شاگردان خود، سخن می‌گفت. این‌جا من می‌توانم در شرح حال خود، چنین چیزی را وارد کنم، یا کسی را وادارم که در شرح حال من چنین بنویسد؛ اما به‌ترین راه این است که دریابم ارتعاش قلب چیست، و چه‌گونه می‌توان با آن، به ارتباط با دیگران پرداخت.

غیر مستقیم

گیاهانی را می‌توانی و گیاهانی را باید به روش غیر مستقیم آبیاری کنی. آب را این سو می‌ریزی، و گیاه در آن سو و روی بلندی، برای خود، آب می‌کشد. همه چیز را نباید به صورت مستقیم به انسان گفت. اما انسان‌ها عاشق حضور در کلاس درس و دست به سینه نشستن‌اند.

پراهمیت

کافی است در جایی، آدم پراهمیتی باشی یا پراهمیت به نظر بیایی، آن وقت درخواست‌ها شروع می‌شود. کار، کار به‌تر، درآمد، آزاد شدن فرزند از زندان. او به دلیل اعتراض به فقر، به زندان افتاده، و یا به دلیل فقر دست به عمل خلافی زده است. همه درخواست‌ها، مادی است. درخواست مردم از عارف نیز مادی است، منتها او باید به شیوه دیگری این کار را انجام دهد، در این‌جا دو رکعت نماز بخواند تا چاه به آب برسد، وردی بدهد تا مردم آزار، از هم-سایگی برود.

حسرت و حسد

حسرت و حسد، از کودکی ما آغاز می‌شود، نمونه یک بیماری. با بزرگ شدن آدم، بر بیماری او نیز افزوده می‌شود. انسان، بزرگ‌تر می‌شود، و اطلاعات او افزایش می‌یابد، و آن‌گاه شروع می‌کند به حسرت ملّت‌های دیگران را خوردن. چرا یونانی‌ها زودتر، فلسفه را آغاز کردند؟ چرا سرزمین ما سرزمین متأثر نیست؟ چرا غرب، مهد دانش است؟

بے خیال

افرادی، بی خیال‌اند، وسیله نقلیه خود را قفل نمی‌کنند. ولش کن، نه، کسی نمی‌برد، کسی به این نگاه نمی‌کند، مال حلال را نمی‌برند. اما هنگامی که وسیله او را می‌برند، او از جا می‌جهد. باید امتحانی در کار باشد تا بتوانیم افراد را آزمایش کنیم. یک روز خودروی دبیر قرآن را جابه‌جا کردیم. او هنگامی که خودروی قدیمی ارزان قیمت خود را سر جای همیشگی ندید، دو دستی بر سرش کوبید. کار ما به قطع، غلط بود، نمی‌توانیم در توجیه کار خود بگوییم: ما که آن را به سرقت نبردیم؛ ولی رفتار او، باور نکردنی بود. سخن بر سر دزدی نیست، سخن از امتحان‌هایی است که پیش می‌آید تا خودمان را به‌تر بشناسیم، و دیگران نیز شناخت به‌تری از ما پیدا کنند.

حالات گوناگون

یکی از توصیه‌ها به فیلم‌سازان این است که فیلم تدوین شده خود را در حالات گوناگون ببینند. بازبینی در اوقات مختلف. یک زمانی انسان شاد است، و یک زمانی غم‌گین. هنگامی که اندوه‌گین است، زمان برای او طولانی به نظر می‌رسد. آدم تب‌داری در مطب که نمی‌تواند صف انتظار را تحمل کند. آیا او قرار است تا صبح در مطب بماند؟ نه خیر، همه در آن روز، معاینه خواهند شد. یک نفر با معشوق خود در بوستانی است، و نمی‌داند چه‌گونه صبح شد. انسان هنگامی که به رفیق اعلی دست یافت، زمان را به کلی احساس نخواهد کرد، آن شادی بزرگ، مانع ورود چیزی به نام زمان است. از همین روست که عارفان، این اندازه از شادی و اهمیت آن گفته‌اند، و عدّه دیگر، از اندوه گفته‌اند، و آن را به خاطر دوری از خداوند در این جهان، توجیه کرده‌اند. به هر روی، شادی و قرب الهی، لازم و ملزوم یک‌دیگرند.

سرگرم

در پی شغلی هستی، مردم عادی نمی‌توانند تو را بفریبند، کسانی که تابلو و جواز شغل مورد نظر را دارند، امکان دارد فریب کار باشند. عرفان، همین‌گونه است. کسانی که به کار خودشان سرگرم‌اند که سرگرم‌اند، باید مراقب دکان‌داران بود.

تازگے و طراوت

بچہ از رفتن به حمام، سر باز می زند. نخستین چیزی که به ذهن ما می آید، ترس او از آب است، دومین چیز می تواند زیر بار حرف نرفتن و لج بازی باشد. آنچه ناگوارتر است، عادت است، عادت به کثیفی بدن، و این عادت برای او لذتی در بردارد که از لذت واقعی، یعنی لذت تمیزی و پاکی و نوشدن، دوری می کند. نخستین رویارویی عادت و لذت در کودکی که منبع تازگی و طراوت است.

کیمیایاگر معاصر

سینمایی تازه، شکل می‌گیرد، امکان فیلم‌سازی به صورت ارزان‌تر. این جاست که می‌توان در انتظار ساخت فیلم‌های معنوی بود؛ اما می‌بینی همه به فکر استفاده از این فرصت به عنوان یک سکوی پرش هستند. فرصتی فراهم‌تر برای صعود به سینمای بدنه. این سینما به عنوان واسطه‌ای میان سینمای فیلم کوتاه و سینمای فیلم بلند، عمل می‌کند. صعود که روی نمی‌دهد؛ بلکه چند فیلم‌ساز سیمای بدنه در آن فیلم می‌سازند، سقوطی روی داده است؛ چون فیلم‌ساز می‌تواند آسان‌تر فیلم بسازد، و دهان مردم را ببندد، و به صنف خود نشان دهد که هنوز فیلم‌ساز است. کیمیایاگر در اصفهان بود. بچه‌ها تلاش کردند از کار او فیلم‌برداری شود. یک مستند سنگین و پرهزینه نه. همین یک فیلم که بماند، و صدا و سیمای اصفهان نپذیرفت. قرار نبود ما در دور و اطراف او کسب شهرت کنیم یا او مطرح شود. یک تصویر از او در یک کتاب چاپ شد. بدون نام. زیرش نوشتند: کیمیایاگر معاصر در حال تجارب کیمیایاگری. عارفی در خانه خود درگذشت، چند روز بعد دریافتند بودند. در یک محله بدبو زندگی می‌کرد. پایین شهر؛ چون در آن محل خیلی بو می‌آمد، بوی گندیدگی جسد را خیلی دیر فهمیده بودند. به ذهن می‌رسد که این مرگ‌ها ویژه آدم‌های بی‌کس و کار باشد، کسی که ازدواج نکرده است، و یا زن و بچه او تصادف کرده باشند؛ ولی او خانواده‌ای داشت، و آن‌ها او را ترک کرده بودند. هیچ کس حاضر نیست از چنین آدم‌هایی به همان قول مشهور و غلط، «استفاده» کند. هنگامی که سینمای اصلی ما مشکل داشته باشد، سینمای دیگر، تنها ارزان‌قیمت‌تر است. سبد میوه‌ای که ارزان‌تر است؛ چون میوه‌های لهیده و کوچک‌تر دارد، آن بدی طعم میوه اصلی با آن، همراه است، و لهیدگی و گندیدگی و کوچکی، بر آن افزون شده است. یک نفر می‌خواهد هنر خود را راحت‌تر عرضه کند؛ ولی یک نفر نمی‌خواهد دست از تلاش بردارد؛ بلکه می‌خواهد رنج نبرد، و حال خود را خراب نکنند، می‌خواهد تلاش او متمرکز بر

تکنیک نباشد، بر محتوای بهتر باشد. یک انسان معنوی نمی‌تواند از هیچ تکنیکی لذت ببرد؛ ولی می‌تواند از محتوای کار خود نیز بهره‌مند شود.

ناخود

از نخستین جملاتی که در کلاس زبان به ما یاد می‌دهند، معرّفی ملیت خود است. مرزبندی، دوری از خود واقعی. بسیاری از کارهای ما برای این است که این ناخود، شکل بگیرد، هویت داشته باشد، و برجسته شود. مردم کشورهای فقیر به کشورهای دیگر مهاجرت می‌کنند. گاهی مسیر مهاجرت و سپس امکانات اقامت در کشور دیگر، مناسب نیست؛ ولی ناخود آنها تقویت می‌شود. همین که بپیچد فلانی در یک کشور اروپایی به سر می‌برد، کافی است.

هدایت‌پذیر

یک نفر آزار می‌رساند. در برابر او می‌توانیم موضع بگیریم، مسخره کنیم، دست بیندازیم، و توهین کنیم، چیزهایی که از عهده همگان برمی‌آید، و یا او را هدایت کنیم. اگر هدایت‌پذیر است، این راه را برویم، و اگر نه، او را واگذاریم.

بیش از یک مدرک

شهرهای بزرگ از یک زمانی به این سو، مسؤولانی با مدرکی کمتر از دکتری نداشته است، شهردار شماری از شهرهای کوچک، تا سال‌ها دکتری نداشته است، حالا شهرهای کوچک نیز مدیرانی با مدرک دکتری دارد، و شهرهای بزرگ باید به فکر مدیرانی با بیش از یک مدرک دکتری باشد. این‌ها پیش‌رفت نیست. اصل محتوای زندگی مردم، رشد نداشته، و بلکه افت کرده است. تلاش برای افشای مدرک‌داران و تقلب آنان در تحصیل، باید به تلاش برای ارتقای کیفیت زندگی مردم، تبدیل شود. مدرک‌ها اگر واقعی باشد، نشانهٔ پیمودن مسیر درست نیست.

کارآمدتر

با روند پیش رو، ماشین‌ها از انسان‌ها هوش‌مندتر و کارآمدتر خواهند بود. نیازی به مدیریت انسانی نیست، و آن‌جا که انسانی را در رأس می‌بینی، به صرف این است که بگوید هستم، و مداخله‌گری کند.

حکمت

یک نفر نظر تو را می‌خواهد، و اصرار می‌کند. یک نفر می‌گوید: اختلافی پیش آمده است، بیا و حکمت کن. می‌روی، و اگر نظر خودت را بگویی، ناراحت می‌شود، بحث پیش می‌آید. آن‌ها حتی در صورت اصرار، از نظر منفی تو خوش-حال نمی‌شوند؛ ولی نظر مثبت تو را نیز نمی‌خواهند! آن‌ها در پی همین بودند که دعوایی جور کنند.

فهرست مطالب

۳.....	پیش‌گفتار
۴.....	مقدمه
۵.....	بدون مبنا
۶.....	پیش‌نیازها
۷.....	دعا یا نفرین؟
۸.....	حس مالکیت
۹.....	سبکی از زندگی
۱۰.....	نالیدن
۱۱.....	روزه وصال
۱۲.....	با عشق
۱۳.....	نشانه عشق
۱۴.....	پافشاری‌ها
۱۵.....	منطق الهی
۱۶.....	آتش عشق
۱۷.....	ذکر ساده
۱۸.....	چه تخصصی؟
۱۹.....	دریافت شادی
۲۰.....	جراحی
۲۱.....	نفرت‌افزایی
۲۲.....	الگوی مردم
۲۳.....	جق‌جقه
۲۴.....	تأیید و قبول

۲۵.....	دوست‌دار عادت.....
۲۶.....	نقش من.....
۲۷.....	روی سوزن.....
۲۸.....	باشد که.....
۲۹.....	بار بیماری.....
۳۰.....	جهان‌دیده.....
۳۱.....	لطمه.....
۳۲.....	مرشد.....
۳۳.....	فضیلت مرشد.....
۳۴.....	تنظیم دقیق.....
۳۵.....	قشر پرسروصدا.....
۳۶.....	کتاب نیایش.....
۳۷.....	در پی سلوک.....
۳۸.....	دکترای ریاضی.....
۳۹.....	مشکلات معنوی.....
۴۰.....	مراقبه و معرفت.....
۴۱.....	حذف و دوری.....
۴۲.....	به صرفه.....
۴۳.....	فاجعه‌آفرین.....
۴۴.....	مافیای کوچک.....
۴۵.....	تلاش یا جنگ؟.....
۴۶.....	نذر قبول.....
۴۷.....	ذوق حقیقت.....
۴۸.....	فاتح یا کاشف؟.....
۴۹.....	نارفیق.....
۵۰.....	مسخره می‌کرد.....

۵۱.....	محقق مستقل.....
۵۲.....	فقر یا ثروت؟.....
۵۳.....	آغاز حمله.....
۵۴.....	قصه‌ها.....
۵۵.....	در راه عرفان.....
۵۶.....	غیر مستقیم.....
۵۷.....	پراهمیت.....
۵۸.....	حسرت و حسد.....
۵۹.....	بی خیال.....
۶۰.....	حالات گوناگون.....
۶۱.....	سرگرم.....
۶۲.....	تازگی و طراوت.....
۶۳.....	کیمیایگر معاصر.....
۶۵.....	ناخود.....
۶۶.....	هدایت‌پذیر.....
۶۷.....	بیش از یک مدرک.....
۶۸.....	کارآمدتر.....
۶۹.....	حکمیت.....
۷۰.....	فهرست مطالب.....